

رهبران سیاسی و اجتماعی جوامع مستعمراتی، کار از کلی‌گویی و به کار بردن کلمات و جملات ادیبانه و خوش‌آهنگ تجاوز نمی‌کند و به شنوندگان و خوانندگان چیزی جز يك حساب خوش رنگ و زیبا تحویل داده نمی‌شود.

ریشه‌های اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی پیدایش و رشد ناسیونالیسم در اروپای غربی به دورهٔ رنسانس (قرون ۱۶-۱۴ میلادی)^۱ و رفورماسیون (قرون ۱۵ و ۱۶ میلادی)^۲ می‌رسد.

پیدایش و رشد ناسیونالیسم را در انگلستان از قرن ۱۷، در فرانسه از دوران انقلاب ۱۷۸۹-۹۴ و در آلمان از قرن ۱۸ پایه‌پای پیدایش و رشد شیوهٔ تولید سرمایه‌داری می‌توان نشان داد.

مفهوم ناسیونالیسم در جوامع اروپای غربی، بر اثر تحولات اقتصادی و تغییر ساختار طبقاتی در سایهٔ رشد شیوهٔ تولید سرمایه‌داری، کلنیالیسم و سرمایه‌داری استعماری دچار تحولات فراوان شد. این تحول امروزه نیز تحت شرایط مرحلهٔ جدید سرمایه‌داری استعماری که به نام «جهانی شدن» معرفی می‌شود، ادامه دارد.

در اواخر دورهٔ فئودالیسم در اروپای غربی و اوایل رشد سرمایه‌داری در این منطقه، ناسیونالیسم در این جوامع دارای محتوای اجتماعی دموکراتیک بود، چون هنوز طبقات متخاصم سرمایه‌داران و کارگران در این جوامع که در مراحل آغازین رشد صنعتی قرار داشتند، تضج و قدرتی نیافته بودند.

نکته‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد این است که پیدایش و رشد ناسیونالیسم در جوامع سرمایه‌داری را نمی‌توان از تاریخ چگونگی پیدایش و رشد دموکراسی سرمایه‌داری در این جوامع جدا نمود، زیرا این هر دو ایدئولوژی و مفهوم اجتماعی در رابطهٔ مستقیم با رشد شیوهٔ تولید سرمایه‌داری و از نظر محتوای اجتماعی و طبقاتی با یکدیگر قرار داشتند (و دارند).

در جریان تشکیل ملت و دولت‌های ملی در

تبادل نظر و گفتگو دربارهٔ مسائل و مفاهیم اجتماعی زمانی می‌تواند علمی و برای جامعه مفید باشد که شرکت‌کنندگان در بحث و بررسی، مراد و مقصود خود را از مفاهیمی که به کار می‌برند با نهایت دقت و روشنی بیان کنند و محتوای اجتماعی آنرا معین و مشخص سازند. کلی‌گویی و عدم توجه به محتوای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی مفاهیم اجتماعی و ربط آن به مسئلهٔ طبقات و ساختار طبقاتی در سرزمین و جامعهٔ معین در دورهٔ معین، نه فقط کاری غیرعلمی است، بلکه می‌تواند موجب بروز يك سلسله مشکلات اجتماعی گردد.

در به کار بردن مفاهیم اجتماعی به این نکته نیز باید توجه داشت که همهٔ مفاهیم و واژه‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ریشه در گذشته‌ای تاریخی دارند و يك مفهوم سیاسی یا اجتماعی - اقتصادی می‌تواند در جوامع مختلف یا در يك جامعهٔ معین در دوره‌های مختلف تاریخی، محتوای طبقاتی و فرهنگی خاص و معنای اجتماعی متفاوت داشته باشد.

نکتهٔ دیگری که توجه به آن در بررسی مسائل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جوامع مستعمراتی اهمیت تعیین‌کننده دارد این است که ساختار طبقاتی این جوامع (بر اثر سلطهٔ کلنیالیسم و استعمار سرمایه‌داری در همهٔ زمینه‌ها) دارای تفاوت‌های اساسی با ساختار طبقاتی جوامع سرمایه‌داری است و بدین سبب محتوای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مفاهیم اجتماعی که به کار می‌رود نمی‌تواند با محتوای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی همان واژه یا مفهوم در جوامع سرمایه‌داری یکسان باشد. به نظر می‌آید مشکل اصلی بسیاری از افراد و سازمان‌هایی که در جوامع مستعمراتی دربارهٔ مفاهیم «دولت»، «ملت»، «جامعهٔ مدنی»، «طبقه»، «ملی»، «ملت‌گرایی» و... سخن می‌گویند و تحلیل ارائه می‌دهند عدم توجه به نکات فوق باشد، زیرا در بسیاری از گفته‌ها و نوشته‌های

ملی کیست و نهضت ملی چیست؟

دکتر شاپور رواسانی

دوران ناسیونالیسم دموکراتیک قرن‌هاست که در جوامع سرمایه‌داری پایان یافته و به جای آن ناسیونالیسم براساس فرضیه‌های نژادی بر فرهنگ و سیاست حاکم شده است.

ناسیونالیسم مبتنی بر فرضیه‌های نژادی - چه در جوامع سرمایه‌داری و چه در مستعمرات - برای توجیه خود بر فرضیه‌های نادرست و مردود در علوم طبیعی و جامعه‌شناسی و جعل تاریخ کشور و جهان استوار گردیده است. در قرون اخیر، طبقات حاکم کشورهای سرمایه‌داری استعماری توانسته‌اند با سهم کردن بخش بزرگی از مردمان این جوامع و در مرحله اول روشنفکران و محافل دانشگاهی و کارگران، با رعایت اصل مشارکت در غارت استعماری، زمینه را برای پذیرش ناسیونالیسم نژادی و گنجاندن آن در بافت فرهنگی و سیاسی جامعه فراهم نمایند و در این کار در جوامع خود موفق هم بوده‌اند و هستند.

در جوامع مستعمراتی که در آنها اقلیت حاکم (طبقه وابسته به استعمار)^۶ و اکثریت (زحمتکش‌ان تهیدست)^۷ در مقابل هم قرار دارند، ناسیونالیسم (ملت‌گرایی) نیز بر حسب محتوای طبقاتی و آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی به صورت دو ایدئولوژی کاملاً متضاد و متخاصم مطرح است.

ناسیونالیسم طبقات حاکم بر فرضیه‌های مردود نژادی، نفی وجود طبقات اجتماعی از نظر اقتصادی، ادامه غارت و استثمار زحمتکش‌ان در چارچوب شیوه تولید مستعمراتی^۸ متکی است. این طبقه از نظر اقتصادی و فرهنگی بخشی از استعمار سرمایه‌داری است و برحسب شرایط محلی، «خصوصیت نژادی» به آشکال مختلف در میان اقوام و گروه‌های انسانی همان جامعه مستعمراتی یا سرزمین‌های هم‌جوار تبلیغ می‌شود و سخن گفتن از «سرزمین بزرگ» و تجلیل و تقدیس از «شاهان و فاتحان» و «اصالت نژادی» خود و تحقیر اقوام و گروه‌های انسانی دیگر که گویا از «نژادی» پست‌ترند، موضوع اصلی ادبیات سیاسی و تبلیغات فرهنگی را تشکیل می‌دهد.

بستر رشد اولیه و ابتدایی شیوه تولید سرمایه‌داری، ناسیونالیسم (ملت‌گرایی) در جوامع اروپای غربی، جنبشی بود برای لغو نظام فئودالی و به دست آوردن حقوق سیاسی و اجتماعی دموکراتیک در برابر سلطنت و کلیسا و جنبه عام داشت. طبقات و اقشار مختلف مردم، دهقانان و زحمتکش‌ان محروم شهری برای رهایی از غارت و مظلوم نظام فئودالی و برای به دست آوردن و دفاع از حق حیات و طبقات و اقشار شهری متمکن و سرمایه‌داران کوچک برای دستیابی به امکانات سیاسی، حقوقی و اقتصادی به منظور تسهیل حرکت سرمایه و رشد سرمایه‌داری در این جنبش شرکت داشتند.

بازتاب محتوای اجتماعی عام و دموکراتیک ناسیونالیسم این دوره را می‌توان در شعارهای انقلاب فرانسه (برابری، برادری، آزادی) و در آثار هردر (Herder) آلمانی ۱۸۰۳-۱۷۴۴^۹ و مازینی (Mazini) ایتالیایی ۱۸۷۳-۱۸۰۵^{۱۰} نشان داد. به نظر هردر، هر ملتی باید فرهنگ خود را حفظ و بار د و نفی نژادپرستی و برپایه اصول اخلاقی با ملل دیگر در صلح و صفا زندگی کند. مازینی نه فقط خواستار رفع سلطه خارجی‌ان بر کشور بود، بلکه آزادی مردم از فشار طبقات حاکم نیز بخشی از ناسیونالیسم مازینی به شمار می‌رفت. برای مازینی، خدا، پدر آزادی و جامعه بشری اتحادیه‌ای از ملل آزاد بود.

شعارهای انقلاب فرانسه و ناسیونالیسم هردر و مازینی بازتاب و بیان‌کننده فرهنگی و سیاسی رشد اجتماعی - اقتصادی و ساختار طبقاتی جوامع معین، در دوره معینی از رشد شیوه تولید سرمایه‌داری و بافت فرهنگی حاکم بود.

با توسعه سرمایه‌داری، کلنیالیسم و انکشاف سرمایه‌داری استعماری، ناسیونالیسم و فرهنگ طبقات حاکم در جوامع سرمایه‌داری با فرضیه‌های نژادی^۵ در آمیخت و به صورت ابزاری برای توجیه غارت‌ها و جنایات طبقات حاکم کشورهای سرمایه‌داری استعماری در مستعمرات (که هنوز هم ادامه دارد) درآمد.

○ مفهوم ناسیونالیسم در جوامع اروپای باختری، بر اثر تحولات اقتصادی و تغییر ساختار طبقاتی در سایه رشد شیوه تولید سرمایه‌داری و کلنیالیسم و سرمایه‌داری استعماری دچار تحولات فراوان شد. این روند دگرگون شدن، امروزه نیز تحت شرایط مرحله جدید سرمایه‌داری استعماری که نام «جهانی شدن» به خود گرفته است ادامه دارد.

تلاش در راه تحریف تاریخ، پنهان کردن واقعیات تاریخی، افکار وجود نهضت‌های عدالتخواهانه و ضدستم و جنگ طبقاتی و سرازیر کردن سیل تهمت و افترا و نسبت‌های زشت اخلاقی به سران و رهبران نهضت‌های مردمی در طول تاریخ از دوران باستان تا عصر حاضر، استراتژی سیاسی و فرهنگی طبقه وابسته به استعمار در جوامع مستعمراتی برای توجیه ناسیونالیسم (ملت‌گرایی) نژادی است. و طبقه مذکور در این زمینه از همکاری و حمایت «دانشمندان» و «مورخان» جوامع سرمایه‌داری استعماری نیز برخوردار است.

در پاره‌ای از جوامع مستعمراتی، با بخش کوچکی از جامعه که خود را سرمایه‌دار ملی می‌نامد نیز سروکار داریم. در ملت‌گرایی سرمایه‌داری ملی، تکیه کلام و تبلیغ بیش از آنکه در مورد مسائل نژادی باشد، درباره مسائل اقتصادی است.

در ملت‌گرایی «سرمایه‌داری ملی»، نهضت ضد استعماری یکسره از مبارزه و جنگ طبقاتی جداست. این طبقه در حالی که می‌کوشد از نارضایتی عامه مردم محروم و فقیر جامعه مستعمراتی از استعمارگران برای به دست آوردن سهم بیشتر از غارت منابع طبیعی و حاصل کار زحمتکشان تهیدست بهره‌برداری نماید و تا جایی که ممکن است در دستگاه‌های دولتی اعم از سیاسی یا اقتصادی لانه‌ای برای خود بسازد، حاضر نیست از منافع طبقاتی و از استعمار درون جامعه چشم‌پوشد. ضد استعماری بودن این طبقه محدود و مشروط به منافع طبقاتی است و چنانچه منافع طبقاتی این گروه «ملی» از طرف توده‌های زحمتکش و محروم جامعه به خطر بیفتد، این طبقه حاضر است از ملت‌گرایی محدود و مشروط خود صرف‌نظر و با علاقه و میل و همراه با کمی شرمساری با سرمایه‌داری استعماری آشتی، توافق و همکاری کند.

ملت‌گرایی نژادی طبقات حاکم وابسته به استعمار، کوششی است سیاسی و فرهنگی برای ادامه سلطه استعماری، و ملت‌گرایی محدود و مشروط سرمایه‌داری ملی کوششی است برای

سهم شدن در غارت و شرکت در قدرت دولتی؛ اما، محتوای اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی ملت‌گرایی زحمتکشان تهیدست در جوامع مستعمراتی، کوششی است برای رها شدن از سلطه استعمارگران «خارجی» و استعمارگران «داخلی» و ترکیبی است تاریخی از مبارزه ضد استعماری و جنگ طبقاتی. این ملت‌گرایی نه فقط جنبه نژادی ندارد، بلکه از نظر محتوای اجتماعی و ریشه‌های تاریخی، ادامه مبارزات عدالتخواهانه‌ای است که در جوامع مستعمراتی از دوران باستان با طبقه حاکم استثمارگر وجود داشته و بر اثر سلطه استعماری جنبه ضد استعماری بدان افزوده شده است.

عدم توجه به فرق ماهوی اجتماعی میان ملت‌گرایی نژادی طبقات حاکم و پادوهای آنها، و ملت‌گرایی محدود و مشروط سرمایه‌داران ملی، با ملت‌گرایی ضد استعماری و ضد استعماری زحمتکشان تهیدست در جوامع مستعمراتی، موجب ارزیابی‌های نادرست و خطاهای فاحش سیاسی در بررسی علل، ساختار و اهداف نهضت‌های اجتماعی در جوامع مستعمراتی می‌گردد.

یکی دانستن «دولت» و «حکومت»، عدم توجه به مسئله طبقاتی بودن بافت دولت و رابطه آن با «حکومت» و این که طبقات جایگاه و پایگاه دولت‌اند و نه دولت سازنده و خالق طبقات، و دولت چیزی خارج از ساخت طبقاتی جامعه نیست و مخلوق طبقات است نه خالق آنها، موجب بروز یک سلسله اشتباهات فاحش نظری درباره مسئله ملی و ملت‌گرایی در جوامع مستعمراتی شده است.

اگر پذیرفته شود که ملت در برگیرنده «عموم طبقات مردم» است، نمی‌توان جامعه را به دو بخش مستقل دولت و ملت تقسیم کرد و آنها را در مقابل هم قرار داد، زیرا دولت و کارگزارانش هم جزئی و بخشی از «عموم طبقات مردم» اند. عامل مهمی که همین «عموم طبقات مردم» را از نظر اجتماعی-اقتصادی و نیز سیاسی و فرهنگی به اقشار و گروهها، به حاکم و محکوم، به استثمار کننده و استثمارشونده، و به «حکومت» و

○ در جریان تشکیل ملت و دولتهای ملی در بستر رشد اولیه و آغازین شیوه تولید سرمایه‌داری، ملت‌گرایی در جوامع اروپای باختری جنبشی بود برای لغو نظام فئودالی و به دست آوردن حقوق سیاسی و اجتماعی دموکراتیک در برابر سلطنت و کلیسا و جنبه عام داشت.

خود طرد می شوند.

با توجه به آنچه گفته شد، در يك جامعه مستعمراتی فرد یا گروهی را می توان «ملی» نامید که با تکیه بر خواست‌ها و درجهت منافع و مصالح «عموم طبقات مردم» که اکثریت آنها را زحمتکشان تهیدست تشکیل می دهند قدم بردارد، نه در جهت حفظ منافع يك اقلیت خاص.

این حقیقت را نمی توان انکار کرد که در جوامع مستعمراتی اکثریت «عموم طبقات مردم»، را زحمتکشان تهیدست اعم از کشاورزان، کارگران، کارمندان فقیردولت، روشنفکرانی که با فروش نیروی کار خود زندگی می کنند، شاغلان در امور غیرتولیدی و... تشکیل می دهند؛ لذا فرد یا گروهی که خود را ملی می داند و ملی می خواند باید درجهت و برای حفظ حق حیات این اکثریت وسیع و محروم تلاش کند و مخالف هرگونه نظام استثماری و استعماری و در دوران ما مخالف سرمایه‌داری، سرمایه‌داری استعماری و شیوه تولید مستعمراتی باشد و در هر حال حاکمیت جامعه بر اقتصاد را نیز بپذیرد.

کسی یا گروهی که مخالف حاکمیت جامعه بر اقتصاد باشد «ملی» نیست، زیرا در این صورت قبول حاکمیت جامعه بر سیاست و فرهنگ هم وعده‌ای میان تهمی از نوع دموکراسی‌های سرمایه‌داری خواهد ماند. همچنین مخالفت با استعمار سرمایه‌داری جهانی اگر همراه با مخالفت با نظام استثماری داخلی نباشد باز هم فریبی بیش نخواهد بود زیرا بدون اتکاء به شیوه تولید استثماری در داخل يك جامعه مستعمراتی، استعمار سرمایه‌داری قادر به نفوذ و غارت منابع طبیعی و حاصل کار زحمتکشان آن جامعه نخواهد بود و پایان راه هر جامعه‌ای که شیوه تولید استثماری بر آن حاکم باشد، همکاری با سرمایه‌داری استعماری جهانی و سپس ادغام شدن در آن است. با توجه به آنچه گفته شد، کسی یا گروهی که مخالف نظام استثماری داخلی نباشد «ملی» نیست زیرا در عمل و حقیقت مدافع و راهگشای استعمار سرمایه‌داریست. اگر کسی یا گروهی با جانبداری از شیوه تولید سرمایه‌داری و بطور کلی نظامی

زحمتکشان تهیدست تقسیم می کند، روابط متفاوت افراد و گروهها با وسایل تولید و توزیع و جایشان در روابط تولیدی و توزیعی، و سهمی است که از کل درآمد جامعه دریافت می کنند، چه این دریافت محصول روابطشان در زمینه تولید یا توزیع باشد و چه به علت مقام در سازمان دولت یا ناشی از موقعیت اجتماعی. آنچه طبقات را در جامعه مستعمراتی از هم جدا می کند و بر اثر این جدائی تفاوتها و تضادهایی در برخورد آنها با مسئله ملی و ملت‌گرایی پدید می آورد، مکانیسم استثمار و بهره‌کشی در قالب تولید مستعمراتی است که در آن بر اثر سلطه سازمان‌ها و کشورهای سرمایه‌داری استعماری، استثمار و فقر عامه تشدید می شود.

آیا می توان کسی یا گروهی را که در سازمان دولت شرکت ندارد، اما در چارچوب شیوه تولید مستعمراتی از غارت منابع طبیعی و حاصل کار زحمتکشان تهیدست بهره‌برداری و آنان را استثمار می کند و بدین ترتیب بخشی از طبقه حاکم محسوب می شود، «ملی» دانست ولی کارمندانی را که در سازمان دولت صاحب شغل و درآمدی کوچک و ناچیز هستند و در زیر بار فشار تورم، فقر و خطر بیکاری زندگی طاقت‌فرسایی می گذرانند «دولتی» خواند و در مقابل «ملت» قرار داد؟

آنچه در جوامع مستعمراتی در رابطه با مسئله ملی و ملت‌گرایی باید بطور عمده و اساسی مورد توجه قرار گیرد، موضوع تعلق طبقاتی و فرهنگ طبقاتی است. گرچه تحت شرایطی افرادی از طبقات مرفه و حتی حاکم به علت ارتقاء فکری و معرفتی و بیدار شدن وجدانشان از طبقه خود جدا می شوند و به خدمت زحمتکشان تهیدست درمی آیند و از مواضع سیاسی و فرهنگی محرومان دفاع می کنند، و گرچه تحت شرایطی افرادی از طبقات محروم به علت تنزل فکری و تنزل شخصیت و معرفت، خدمتگزار طبقات حاکم استثمارگر و پادوی سیاسی و فرهنگی آنها می شوند، اما این موارد محدود، در برخورد و موضع طبقات درباره مسئله ملی و ملت‌گرایی تغییری ایجاد نمی کند و چنین افرادی از طبقه

○ دوران ملت‌گرایی
دموکراتیک قرن‌هاست که
در جوامع سرمایه‌داری
پایان یافته و به جای آن
ملت‌گرایی بر پایه
فرضیه‌های نژادی بر
فرهنگ و سیاست حاکم
شده است.

یادآوری این حقایق تاریخی بدان سبب است که روشن شود مبارزات طبقاتی زحمتکشان تهیدست ایران برای رهایی از فقر و ظلم طبقاتی مسئله‌ای نیست که در دوران ما یا در دهه‌های گذشته آغاز شده باشد. آنچه در رابطه با تاریخ ایران می‌تواند موجب مباهات و افتخار شود همین مبارزات ضد ستم مردم محروم و عظمت فکری و اخلاقی رهبران آن است، نه کشتارها و غارت‌های شاهان.

آنچه در توضیح محتوای اجتماعی مسئله ملّی و ملّت‌گرایی در ایران و سیر تحول و تکامل آن باید مورد توجه قرار گیرد این است که از زمان شروع نفوذ و سلطه استعمار سرمایه‌داری بر ایران، مبارزه با استعمارگران خارجی نیز بر مبارزه با استثمارگران داخلی افزوده شده و تلاش برای رهاشدن از فقر و ظلم طبقاتی نه فقط جنبه داخلی بلکه جنبه خارجی نیز یافته است؛ و این چیزی است که ما آنرا ملّت‌گرایی می‌نامیم. این تغییرات خود نتیجه تغییر ساختار طبقاتی جامعه ایران تحت شرایط سلطه استثمار سرمایه‌داری است. طبقه‌ای که در دوران پیش از نفوذ و سلطه استعمار سرمایه‌داری در ایران وجود نداشت و تحت شرایط نفوذ و سلطه اقتصادی و فرهنگی استعمار سرمایه‌داری در ایران پایه‌گذاری شد و رشد نمود، طبقه وابسته به استعمار سرمایه‌داری است.^۹

با پیدایش و رشد این طبقه که پایگاه اجتماعی و اقتصادی دولت وابسته به استعمار سرمایه‌داری در ایران شد، مبارزه طبقاتی نیز خصلت دوگانه یافت و مبارزه ضد استعماری به صورت تفکیک‌ناپذیر با مبارزه طبقاتی زحمتکشان تهیدست ترکیب شد.

طبقه وابسته به استعمار سرمایه‌داری نه فقط از نظر اقتصادی بلکه از نظر سیاسی و فرهنگی نیز بخشی از سرمایه‌داری استعماری شد و مانند بدین سبب مواضع فرهنگی و سیاسی این طبقه درباره مسئله ملّی و ملّت‌گرایی مانند طبقات حاکم در کشورهای سرمایه‌داری استعماری بر فرضیه‌های نژادی استوار است. با طرح فرضیه‌های نژادی، و براساس آن پان‌بازی‌ها و

استثماری ادّعی ملّی بودن کند، در حقیقت جعل هویت کرده و مرادش از اصرار در این مقوله سلب هویت از نهضت زحمتکشان تهیدست است.

در پاره‌ای از جوامع مستعمراتی، سرمایه‌داری (ملّی) که زمانی داعیه آزادیخواهی و رهبری مبارزات ضد استعماری را داشت، در دهه‌های اخیر چه از نظر اقتصادی و چه از نظر فرهنگی به صورت زائده و دلّال محلی استعمار سرمایه‌داری در آمده و دیگر نه فقط خواهان مبارزه با سرمایه‌داری استعماری و پس زدن آن نیست، بلکه با جانبداری از ورود و سلطه سرمایه‌های خارجی و ورود به سازمان تجارت جهانی و واگذاری منابع طبیعی به شرکت‌های بزرگ استعماری، با ملّت‌گرایی محدود و مشروط خود نیز وداع کرده است.

مسئله ملّی و ملّت‌گرایی در ایران

توضیح: مسئله ملّی و ملّت‌گرایی در ایران، مانند همه جوامع دیگر، رابطه مستقیم با آرایش و بافت طبقاتی و میزان آگاهی‌های اجتماعی دارد و از حیث محتوای اجتماعی چه از نظر ملّت‌گرایان نژادی و چه از نظر ملّت‌گرایانی که خواستار از میان رفتن بلای فقر و ظلم و رهایی از سلطه استثمار داخلی و استعمار خارجی اند، به گذشته تاریخی ما مربوط می‌شود.

در نوشته حاضر، مراد از آنچه در بالا آمد بررسی طبقاتی جامعه ایرانی و سیر تطور فرهنگ طبقاتی از دوران باستان تاکنون نیست و تنها به این یادآوری بسنده می‌شود که تضاد میان فقر و غنا، مبارزه میان استثمارکنندگان و استثمارشوندگان، کوشش محرومان برای استقرار عدالت اجتماعی، نفی مالکیت خصوصی یک اقلیت برای موال جامعه در تاریخ ایران دارای سابقه‌ای است که از دوران باستان آغاز شده است. این خواست انسانی و شریف اکثریت مردم - در هر دوره تاریخی - چه در دوران پیش از اسلام و چه پس از استقرار اسلام در ایران، در مطابقت با شرایط اقتصادی - اجتماعی و سیاسی و فرهنگی هر دوره به صورتی بیان شده است.

○ ملّت‌گرایی نژادی
طبقات حاکم وابسته به
استعمار در بسیاری از
کشورهای استعمارزده،
کوششی است سیاسی و
فرهنگی برای ادامه سلطه
استعماری، و ملّت‌گرایی
محدود و مشروط
سرمایه‌داری ملّی تلاشی
است در جهت سهیم شدن
در غارت و شرکت در
قدرت دولتی.

پان‌سازی‌ها، و تبلیغ این نظریات در داخل جوامع مستعمراتی و در منطقه به صورت گسترده و اقدامات سیاسی در این زمینه، طبقه‌وابسته به استعمار می‌کوشید و می‌کوشد نه فقط از طرح مسائل اقتصادی مربوط به زندگی اکثریت مردم محروم و زحمتکشان تهیدست جلوگیری کند بلکه با اسیر کردن جامعه و بخصوص روشنفکران آن در بند خاطرات و شرح وقایع تاریخی که در بسیاری از موارد با تحریف و با محتوای ایدئولوژیک و سیاسی طبقاتی مطرح می‌گردد، از تفکر اجتماعی درباره شرایط کنونی و آینده جامعه جلوگیری کند. تبلیغات نژادی درباره تاریخ ایران، و غرق شدن در گذشته با دامن زدن به خصومت‌ها، محتوای ملت‌گرایی طبقه‌وابسته به استعمار سرمایه‌داری در ایران است در حالی که بررسی‌های دقیق علمی ثابت می‌کند که همه فرضیه‌های نژادی در اصل، و فرضیه‌های نژادی «آریا»، «سامی» و «ترک» در رابطه با جوامع شرقی کاملاً غلط و باطل است و تبلیغ درباره این واژه‌های سیاسی چیزی جز اشاعه افسانه‌هایی استعماری نیست.^{۱۰}

در توضیح و تشریح تاریخ ایران در دوره‌ای که نفوذ و سلطه استعمار سرمایه‌داری بر ایران آغاز شد، باید به خاطر آورد که در دوران قاجار واژه «رعیت» به عموم مردم اطلاق می‌شد و «رعایا» در برابر شاه مستبد نه فقط دارای حقوق اقتصادی که دارای حقوق قضائی و سیاسی نیز نبودند.

از اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم میلادی، واژه ملت (ترجمه nation) بار شد سرمایه‌داری وابسته در کشور و به علت نفوذ اقتصاد و فرهنگ کشورهای سرمایه‌داری استعماری در ایران پا گرفت. طبقه سرمایه‌دار که هنوز کاملاً به طبقه وابسته مبدل نشده بود و در سر سودای سلطه بر بازار داخلی و رقابت با کالاها و سرمایه‌های خارجی و به دست آوردن حقوق سیاسی و قضائی در برابر دستگاه سلطنت استبدادی و امکانات رشد اقتصادی را داشت، مبلغ و پایگاه اجتماعی ملت‌گرایی شد و در مبارزات اجتماعی و سیاسی رهبری را به دست

گرفت. از همین زمان باید به وجود و حضور دو جریان اجتماعی - سیاسی با زیربنای اقتصادی و طبقاتی در درون جامعه ایرانی توجه کرد:

۱- جریان اصلاح طلب متکی بر طبقات واقشار مرفه و ثروتمند و سرمایه‌دار و روشنفکران وابسته به طبقات متوسط و متأثر از فرهنگ کشورهای سرمایه‌داری؛

۲- جریان اجتماعی انقلابی ملی متکی بر طبقات واقشار استثمارشونده و بویژه محرومان و زحمتکشان شهری و روشنفکرانی که خواستار رهایی قطعی توده‌های وسیع مردم از بلای فقر و ظلم بودند.

در بررسی نهضت‌های اعتراضی و انقلابی مردم ایران از همان دوره مشروطیت علیه طبقه وابسته و دولت وابسته به استعمار و سلطه و نفوذ دولتها و شرکت‌های استعماری، باید میان این دو جریان اجتماعی فرق گذاشت زیرا بدون مرزبندی اجتماعی میان این دو جریان که زمانی در کنار هم قرار می‌گیرند، معرفی «ملی» و «ملت‌گرایی» به روشنی و به صورت علمی مقدور نخواهد بود.

خطی که این دو جریان اجتماعی را از یکدیگر جدا می‌کرد و می‌کند، مرزی است که میان استثمارشوندگان و استثمارکنندگان، میان زحمتکشان تهیدست و گروههای شریک دزد و رفیق قافله، وجود داشته و دارد.

در حالی که جریان اصلاح طلب که خواستار حفظ شیوه تولید استثماری (داخلی) و منافع طبقاتی و ادامه بهره‌برداری از منابع طبیعی و محصول کار جامعه، و به دست آوردن سهم بیشتر از غارت اموال اکثریت بوده و هست و از يك ملت‌گرایی محدود و مشروط حمایت می‌کند و نهضت ضد استعماری را از مبارزات طبقاتی جدا می‌داند و حاضر است چنانچه منافعی به خطر افتد با استعمار سرمایه‌داری و طبقه وابسته به استعمار کنار بیاید و به علت دارا بودن وابستگی روشنفکر رهبری نهضت را به عهده گیرد و به نفع خود رهبری کند (و تا حد زیادی هم موفق بوده)، جریان انقلابی ملی با محتوای اجتماعی مردمی خود به صورت اعتراض و

○ کسی یا گروهی که مخالف حاکمیت جامعه بر اقتصاد باشد «ملی» نیست، زیرا در این صورت قبول حاکمیت جامعه بر سیاست و فرهنگ نیز وعده‌ای میان تهنی از نوع دموکراسی‌های سرمایه‌داری خواهد ماند. همچنین، مخالفت با استعمار سرمایه‌داری جهانی اگر همراه با مخالفت با نظام استثماری داخلی نباشد، فریبی بیش نخواهد بود.

○ آنچه در رابطه با تاریخ ایران می‌تواند موجب مباهات و افتخار باشد، مبارزات ضد ستم مردم محروم و عظمت فکری و اخلاقی رهبران آن است، نه کشتارها و غارت‌های شاهان.

انقلاب اجتماعی در برابر استعمار و در همان حال در برابر استثمار داخلی خواستار رهایی قطعی از فقر و استقرار حاکمیت جامعه بر منابع و وسایل عمده تولید، سرمایه‌ها و ثروت‌های بزرگ است و در این راه از فداکاری در همه زمینه‌ها دریغ نداشته است. از دوران مشروطه تاکنون، این حقیقت بارها به اثبات رسیده است.

اما این جریان انقلابی نتوانسته از پیروزی‌های خود دفاع کند و شیوه تولید مستعمراتی همچنان حفظ شده است. جریان انقلابی ملی از نظر اهداف اصلی و انسانی دنباله همان جریان تاریخی و جنگ طبقاتی است که از دوران باستان در جامعه ما علیه فقر و مظلوم طبقاتی وجود داشته است.

وجود این دو جریان اجتماعی را می‌توان در نهضت مشروطه، نهضت جنگل، نهضت برای ملی کردن صنایع و منابع نفت در سراسر کشور، و در انقلاب اسلامی علیه سلطنت پهلوی به وضوح و روشنی نشان داد. مسئله ملی و ملت‌گرایی از طرف وابستگان و روشنفکران این دو جریان اجتماعی به گونه‌هایی کاملاً متفاوت و متضاد طرح و تعریف می‌شود.

افراد و سازمانهایی که خود را ملی می‌دانند و می‌خوانند باید به این پرسش غیرقابل اجتناب پاسخ دهند که به کدام جریان اجتماعی - اقتصادی تعلق دارند و از آن حمایت می‌کنند؛ در جهت حفظ منافع طبقاتی یک اقلیت و حفظ شیوه تولید مستعمراتی گام برمی‌دارند یا در راستای تأمین منافع و خواست زحمتکشان تهیدست که اکثریت ملت را تشکیل می‌دهند؟

این حقیقت را با همه زیرکی‌ها و ظرافت‌های مطبوعاتی و سیاسی نمی‌توان انکار کرد که حرکت در مسیر منافع و خواست طبقاتی اقلیت و دفاع از شیوه تولید مستعمراتی، چه روشن و صریح و چه به صورت سکوت در برابر مظلوم سرمایه‌داری و خودداری از طرح ریشه‌ها و علل فقر عامه، در حقیقت و عملاً مخالفت با حاکمیت اکثریت «عموم طبقات مردم» و باقی ماندن در قفس ملت‌گرایی محدود و مشروط است. افراد و

سازمان‌هایی که چنین عمل کنند نمی‌توانند اعتماد و احترام اکثریت یعنی زحمتکشان تهیدست جامعه را به دست آورند. بررسی ساختار جامعه ما، و ساختار استعمار سرمایه‌داری در همه زمینه‌ها نشان می‌دهد که نمی‌توان نهضت ضد استعماری را از مبارزات طبقاتی جدا کرد. و افراد و سازمان‌هایی که خواستار استقرار حاکمیت مردم در زمینه‌های سیاسی و قضایی‌اند، اگر در همان حال خواستار استقرار حاکمیت جامعه بر اقتصاد نباشند ملی و ملت‌گرا نیستند و نمی‌توانند باشند این مفهوم و واژه را تنها برای معرفی هویت جریان اجتماعی انقلابی ملی و یارانش می‌توان به کار برد.

هور کهایمر نوشت «کسی که نمی‌خواهد درباره سرمایه‌داری صحبت کند باید درباره فاشیسم ساکت بماند». به این سخن متین می‌توان اضافه کرد «کسی و سازمانی که مسئله طبقات، مسئله فقر و ثروت، مسئله استثمار و استعمار در جامعه ایرانی را مطرح نکنند در حقیقت مسئله ملی و ملت‌گرایی و دموکراسی را نیز مطرح نکرده است».

یادداشت‌ها

۱. رنسانس (به فرانسوی Renaissance و به آلمانی Wiedergeburt) به دوره‌ای اطلاق می‌شود که در آن فرهنگ و هنر در پاره‌ای از کشورهای اروپایی (ایتالیا قرون ۱۴-۱۶ میلادی) و در سایر کشورها (قرون ۱۵-۱۶ میلادی) با تجدید حیات فرهنگ و هنر دوران باستان (یونان و روم) دچار تحول گردید.

۲. رفورماسیون (به لاتین Reformation و به آلمانی Innere Umgestaltung): جنبشی عام برای اصلاح کلیسای کاتولیک و آیین مسیحیت در کشورهای اروپایی.

۳. Johann Gottfried Herder (۱۷۴۴-۱۸۰۳) فیلسوف (تاریخ و مذهب)، نویسنده، متفکر و نظریه‌پرداز معروف آلمان.

IN: Meyer Neues Lexikon
B14, Leipzig 1962
S.119 - 120

۴. Giuseppe Mazini انقلابی ایتالیایی (۱۸۷۳-۱۸۰۵) رهبر جناح جمهوریخواه و آزادیخواه در نهضت

آزادی بخش ایتالیا و پایه گذار سازمان (ایتالیای جوان) که سالها به خاطر مبارزه برای آزادی ایتالیا از تسلط خارجیان در زندان و تبعید به سر برد و همراه گاریبالدی در دفاع از رم در برابر تجاوزات دولت فرانسه شرکت داشت. مازینی خواستار وحدت ایتالیا براساس دموکراسی و جمهوری بود.

۵. «فرضیه‌های نژادی در علوم اجتماعی، سیاسی و بررسیهای فرهنگی - تاریخی جایی ندارد»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۲۷-۱۲۸، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۷، صص ۷۹-۷۶.

۶. «آثار اجتماعی شیوه تولید مستعمراتی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۱۸-۱۱۷، خرداد و تیر ۱۳۷۶، صص ۱۸۰-۱۶۰.

- «حکومت و دولت در کشورهای عقب نگه‌داشته شده؛ طبقه وابسته به استعمار»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۰۲-۱۰۱، بهمن و اسفند ۱۳۷۴، صص ۴۲-۳۰.

۷. «آثار اجتماعی شیوه تولید مستعمراتی»، در منبع پیشین، صص ۱۸۰-۱۶۰.

۸. «شیوه تولید مستعمراتی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۱۴-۱۱۳، بهمن و اسفند ۱۳۷۵، صص ۱۵۵-۱۵۰.

- «شیوه تولید مستعمراتی چیست؟» متن سخنرانی دکتر شاپور رواسانی در کانون دانش‌آموختگان اقتصاد در تهران (گوماتا ۳) - انتشارات پیام فرهنگ - رشت ۱۳۷۹، صص ۵۲-۵۰.

۹. دولت و حکومت در ایران در دوره تسلط استعمار سرمایه‌داری، تهران ب.ت.

۱۰. «نادرستی فرضیه‌های نژادی آریا و سامی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۴۴-۱۴۳، مرداد و شهریور ۱۳۷۸، صص ۱۶۵-۱۵۲.

- «نادرستی فرضیه‌های نژادی آریا، سامی و ترک»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۴۶-۱۴۵، مهر و آبان ۱۳۷۸، صص ۱۰۳-۹۲.

○ هور کهایمر: «کسی که نمی‌خواهد درباره سرمایه‌داری صحبت کند، باید درباره فاشیسم ساکت بماند.»



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی